

دادخواهی ضعفها: رساله‌ای نویافته دربارهٔ اوضاع اجتماعی ایران در عهد مشروطیت

دکتر منصور صفتگل

استادیار گروه تاریخ - دانشگاه تهران

چکیده:

از دیدگاه تأثیرات سیاسی و فرهنگی ژرف بر حیات جامعه ایرانی، انقلاب مشروطیت سرآغاز دورانی نو در تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود. این رویداد سبب ایجاد دگرگونی‌هایی جدی در همه ابعاد ساختار جامعه ایرانی گردید. از لحاظ آثار مکتوب و منابع پژوهشی نیز انقلاب مشروطیت در روند تاریخ ایران، رویدادی پراهمیت بود زیرا به دلیل ماهیت تحولات این دوره شمار فراوانی از آثار گوناگون مربوط به این دوران اینک وجود دارند که بخشی از آنها نشر نیافته‌اند و شمار زیادی از آنها هنوز به درستی شناسایی نشده و نشر نیافته‌اند و رساله‌ای که اینک در اینجا نشر می‌یابد، از جمله همین آثار ناشناخته مربوط به عهد مشروطیت است که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود. این رساله به‌رغم اختصار، از آنجا که حاوی توصیفی از وضع اجتماعی ایران با تأکید بر شهر تهران در نخستین سال‌های پس از اعلان مشروطیت است، فوق‌العاده اهمیت دارد. نویسنده رساله در گزارشی کوتاه، عمده‌ترین مسائل اجتماعی را که توده‌های مردم در تهران با آن روبه‌رو بوده‌اند، شرح داده است و در پایان نیز برای بهبود اوضاع پیشنهادهایی را خطاب به اولیای امور مطرح کرده است.

کلید واژه: مشروطیت، اوضاع اجتماعی، تهران، منابع، تاریخ معاصر.

انقلاب مشروطه در ایران به مثابه رویدادی پراهمیت که حیات جامعه ایرانی را دچار دگرگونی‌هایی جدی کرد، از دیدگاه‌های گوناگون مورد پژوهش قرار گرفته است. این انقلاب در گروه‌های مختلف اجتماعی در ایران شوری برانگیخت و آرمان‌های تازه‌ای را مطرح کرد و در عین حال واکنش‌های دشمنانه‌ای را نیز در پی داشت. گاهی نیز این واکنش‌ها نه دشمنانه که منتقدانه بود. این دیدگاه‌های انتقادی به ویژه پس از استقرار مشروطیت و رویدادهای پس از آن بیشتر شد. تحقق نیافتن برنامه‌هایی که طی دوره منجر به استقرار مشروطیت در ایران تبلیغ می‌شد و نیز ورود عناصر جدیدی در صحنه سیاسی ایران پس از استقرار مشروطیت که گاه از آنها به عنوان مجاهدین شنبه یاد شده است و مخصوصاً اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران پس از دوره استبداد صغیر، گروه‌هایی از جامعه را بر آن داشت تا نسبت به شرایط جدید واکنش انتقادی نشان دهند که گاه شدید بود. برای نمونه می‌توان از دیدگاه‌های یحیی دولت‌آبادی یاد کرد. او درباره شرایط این دوران می‌نویسد: «بیشتر حس می‌کنم که روح حیات از پیکر این قوم بیرون رفته، احساسات ملی بالمره محو و نابود شده، گویا مرغ مرگ بر سر همگی نشست، یأس و ناامیدی سرتاسر مملکت را فرا گرفته است. جمعی از ستمکاران سران و سرداران قوم شده به یغماگری پرداخته‌اند.»^۱ همو می‌نویسد که: «مجلس دوم دارد رنگ اعیانیت به خود می‌دهد و پر می‌شود از اشراف و متمولین.»^۲

حتی بعضی از کسانی که در ابتدا سخت هوادار مشروطه بودند، به دلیل شرایط این دوره، نسبت به آن دیدگاهی گاه سخت انتقادی پیدا کردند. ادیب‌الممالک نیز از این گروه بود که به شیوه‌ای منظوم بیان می‌کرد که «اوباش» پی وزارت افتاده‌اند و مملکت را برای به چنگ آوردن سود و مایه‌ای برای تجارت میان خود تقسیم کرده‌اند.^۳

ادیب‌الممالک در این دوران، اوضاع ایران را چنان تصویر می‌کند که «سروران» از «سرو پای و از کلاه و موزه» محروم شده‌اند. افراد دون پایه در پی کسب قدرت برآمده و «پادشاهان» به در یوزگی افتاده‌اند و کسانی که تا پیش از این صاحب مکتبی بودند، آن را از دست داده بودند.^۴ انتقاد اصلی او در این باره به موضوع اوضاع اقتصادی و اجتماعی پیوند می‌یافت. او در سال ۱۳۳۰ قمری طی اشعاری که سرود، می‌آورد که آنچه در روزگار او برقرار گشته، مشروطه و نظام مشروطگی نیست «استبداد» است که مایه پریشانی اوضاع

اجتماعی، فقر و قحطی شده است.^۵ در واقع این دوران، دوره پیدایش نوع جدیدی از ادبیات انتقادی در ایران است که مضمون آنها تحلیل و بررسی شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و حتی مذهبی پس از استقرار مشروطیت بود.

آنچه تاکنون ذکر شد، در حکم پیش درآمدی است برای معرفی و بررسی محتوای یکی از همین رسالات انتقادی که در روزگار پس از مشروطیت نوشته شده است. رساله مورد بحث، رساله‌ای کوتاه است که با احتساب صفحه عنوان آن شش صفحه بیشتر نیست. درباره نویسنده آن چیزی به دست نیاوردم. این نویسنده در پایان صفحه ششم خود را «خیرخواه ملت مجدالدین محمد عفی عنه» معرفی کرده است. جز این نام، چیز دیگری درباره نویسنده در دست نیست.

متن این رساله که گویا در آغاز در کتابخانه گلستان نگهداری می‌شده است، بعدها به کتابخانه مجلس شورای اسلامی رسیده است و هنوز نیز در مجلدات فهرست‌های این کتابخانه مشخصات نسخه‌شناسی آن ثبت نشده است و تنها اخیراً در یکی از شماره‌های پیام بهارستان در ضمن شماری دیگر از نسخه‌های اخیر این کتابخانه معرفی شده است.^۶ همین معرفی کوتاه رساله در پیام بهارستان سبب‌ساز آن شد تا متن آن اینک در اینجا عرضه شود. متنی که علیرغم اختصار، قابل توجه است و استاد عبدالحسین حائری گنجور نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس نیز بر ضرورت نشر آن تأکید داشتند.

معرفی متن

رساله «دادخواهی ضعفا» چنانکه گذشت در شش صفحه است. نخستین صفحه آن، صفحه عنوان است که بر بالای صفحه، نام آن استغاثه ضعفاء ذکر شده اما در صفحه بعد که متن شروع می‌شود نام «دادخواهی ضعفاء» نیز آمده است و گویا استاد حائری همین نام را برای آن ترجیح داده‌اند. همچنین در صفحه عنوان این جمله نوشته شده که روی آن خط کشیده شده است: «امید که به نظر اولیای امور رسیده دادرسی فرمایند.» و در زیر آن این بیت آمده است:

تا به نقد جان بت خبّاز من نان می‌دهد عاشق بیچاره نان می‌گوید و جان می‌دهد^۷

سال تألیف این رساله بنا بر تصریح تاریخ روی صفحه عنوان «محرم الحرام ۱۳۲۹» بوده است و مؤلف رساله که شاید قصد داشته آن را نشر دهد و یا مراد دیگری داشته در زیر آن

آورده است: «طبع آن محفوظ نیست» «مطبعة شرق»

متن رساله که از صفحه دوم آن آغاز می‌شود به خط خوش پخته نوشته شده و از فراوانی تصحیحات متن و حواشی آن بر می‌آید که نسخه مؤلف است و او پس از تحریر اولیه مواردی را حذف و در جاهایی نیز افزوده‌هایی را آورده است. در چاپ کنونی همه این حواشی و افزوده‌ها در متن و در جای خود قرار گرفته‌اند.

این رساله کوتاه خود به دو بخش تقسیم شده است. بخش یکم آن شامل مقدمه کوتاه نویسنده و سپس طرح دیدگاه‌های انتقادی او در این رساله است. بخش دوم که آخرین صفحه رساله است افزوده‌هایی است بر بخش یکم که طی آن نویسنده پیشنهادهایی را برای بررسی صحت ادعاهایش در بخش یکم عرضه کرده است. با اینکه نویسنده ظاهراً خود را عضوی از یک خانواده که چهار برادرند معرفی می‌کند که گویا اهل تجارت است، از طرح مباحث می‌توان گمان برد که در واقع چنین نبوده است و گویا او می‌خواسته به صورتی نمادین اوضاع و روزگار یک خانواده را در این دوره بیان کند. متن دقیق است و اصطلاحات و تعبیرات نویسنده نشان از آگاهی او به تحولات سیاسی و اجتماعی این دوران دارد.

نویسنده رساله که خود را عضوی از یک خانواده که چهار برادر بودند، معرفی می‌کند می‌نویسد که سه تن از آنها به کارهایی نظیر نجاری، زراعت و پیلهوری مشغول بودند و چهارمی که «اراده داشت از طلاب علوم دینیه بشود، دید این صنف ضعیف و خوار شده و کم‌کم دارند از میان می‌روند» از این کار صرف‌نظر کرد و کوشید تا به رنگ روزگار درآید و تا شاید بتواند «حظ خود را از این دنیا» ببرد.^۱ سپس او اشاره می‌کند که سرنوشت سه برادر اولی رفته رفته اندوهبار شد «نزدیک می‌شود رشته صبرمان پاره شود، کارمان را زمین گذارده برای تسلی خود رو به دارالشوری ملی می‌رویم» و هی می‌بینند که وکلای مجلس با کالسکه و درشکه وارد آن عمارت «عالی» می‌شوند، سپس به ارگ می‌روند و مشاهده می‌کنند که کارمندان ادارات دولتی یا «مردم قشنگ» از ادارات خود برای ناهار بیرون می‌آیند: «از دیدن این دو گروه خوشدل می‌شویم و می‌گوییم معلوم است تمام این جمعیت‌ها به فکر راحتی ما هستند» اما او مطلب را به همین جا ختم نمی‌کند بلکه آن را مقدمه‌ای قرار می‌دهد برای عرضه انتقادهای بعدی خویش. در عین حال او تأکید می‌کند که خوانندگان نباید این اظهارات او را به مثابه عضویت او در گروه‌های سیاسی در نظر گیرند. بلکه می‌گوید «ما صاحب هیچ مسلکی

نیستیم و نمی‌فهمیم مسلک یعنی چه» او می‌گوید حالا که «کار به جان و کارد به استخوان رسیده می‌خواهیم در زیر بار سنگین فقر و فاقه اگر اجازه می‌دهند یک ناله از ته دل بکنیم.» او در بخش بعدی مطلب خویش ضمن اینکه می‌گوید می‌خواهد تشکری بکند، به شیوه‌ای طنزآمیز می‌نویسد که «شکر خدا که آنچه مانع راحت فقرا بود برطرف شد و هر که طالب آسایش ضعفا است روی کار آمد. شاه مشروطه، وزراء مشروطه «حاکم مشروطه، محکوم مشروطه... آسمان مشروطه، زمین مشروطه، صحرا مشروطه، دریا مشروطه»^۹ «آفتاب عدالت طلوع کرد، ظلمت استبداد نابود شد» اما بلافاصله می‌نویسد که «گرچه جمعی را اخراج کردند، قومی را دار زدند، جمعیتی را هدف تیر ساختند، گروهی را غارت کردند، فرقه‌ای را حبس نمودند، مال‌ها هدر رفت، خون‌ها پایمال گشت و... چندین هزار نفر بر عده بیوه‌ها و یتیم‌ها افزوده شد.»^{۱۰}

او می‌گوید پس از این «تشکر» به خاطر وضع جدید، کمترین حق او این است که: «از جیره‌خور خودمان، نه استغفرالله از ارباب خودمان بعضی چیزها که راجع است به تکالیف مقررۀ آنها، بپرسیم.»^{۱۱}

به نوشته او مشروطه‌خواهان آرمان خویش را رفع «بدبختی» رعایا و مردم عنوان کرده‌اند. بنابراین او تحت عنوانی به صورت «ناله حقیقی در آخرین نفس»، شمه‌ای از وضع رقت‌بار توده‌های مردم را بیان می‌کند. او از راه مقایسه‌ای میان قیمت ارزاق و اجناس در دوره پیش از مشروطیت و پس از آن نتیجه می‌گیرد که هزینه معاش در تهران پس از مشروطه برای توده مردم کمر شکن است و حسرت ارزانی دوران قبل به ویژه عهد ناصرالدین شاه را می‌خورد.^{۱۲} نویسنده رساله مخصوصاً به فاصله طبقاتی میان کارگزاران دولت مشروطه و کارکنان ادارات آن و صاحبان مناصب و توده مردم اشاره می‌کند و می‌نویسد: «ای که بر سرقاب کبک پلو، شمس و قهقهه می‌خوانی والله چشم گریان عیال مادر راه نان خالی به در مانده است. ای که برای کوک کردن، ملت ما را غیور می‌خواندی، بالله ناموس ما درد که نانویی برای نیم من نان آن هم چه نانی، از صبح تا شام با جمعیت اوباش محشور است.»^{۱۳} سپس با ناخشنودی تمام می‌پرسد که اگر وکلای ملت به فکر توده مردم نیستند، «پس هر روز در آن عمارت بی‌صاحب جمع می‌شوید چه می‌کنید.»

آخرین بخش این رساله کوتاه شامل شش پیشنهاد از سوی نویسنده به اولیای امور است که

تأکید می‌کند آنان می‌توانند از طریق توجه به آنها به وضع نابسامان توده مردم پی ببرند. رساله کوتاه دادخواهی ضعفا، رساله‌ای خواندنی است که در عین حال می‌تواند در کنار شمار فراوانی از این نوع آثار، زمینه‌ای را برای پژوهش در تاریخ اجتماعی ایران در دوران پس از استقرار مشروطیت، آماده سازد.

متن رساله

دادخواهی ضعفاء

(أَغْنِنَا يَا غِيَاثَ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَ مَلَجَا الْمُضْطَرِّينَ)

ما چهار برادریم یکی صبح که می‌شود اره و تیشه خود را برداشته می‌رود دکان پی نجاری. دیگری بیل و دستفاله را برداشته می‌رود صحرا به زراعت. سومین بوقچه را کول کرده و نیمه زع به کمر زده می‌رود دنبال پله‌وری. چهارمین اراده داشت از طلاب علوم دینیه بشود، دید این صنف ضعیف و خوار شده و کم‌کم دارند از میان می‌روند نه پولی که به معمین داده دورش را گرفته تدریس دروغی تشکیل بدهد. از شدت پریشانی مجبوراً به عنوان مشق دادن به طفلی فرنگی با آنها بستگی پیدا کرده رفت به فرنگ و گفت چند صباحی آنجا کار می‌کردم همین که آمد زبانم به فرنگی گفتن آشنا بشود، سر و کله خود را تغییر داده شیخ را از اول اسمم برداشته خان در آخرش می‌گذارم و بر می‌گردم ادعای همه علوم می‌کنم آن وقت مدیری اداره را به من خواهند داد، هیچ نباشد ریاست نظمیہ سمنان یا امنیه دامغان را می‌خواهم. یا خود را به دایره انبار دولتی یا به خزانه می‌اندازم آن وقت می‌دانم حظ خود را از این دنیا چطور ببرم.

اما ما سه برادر که بدبختانه پابند وطن شده‌ایم (صانع و زارع و بایع) هر وقت دنیا سخت می‌گیرد و نزدیک می‌شود رشته صبرمان پاره شود، کارمان را زمین گذارده برای تسلی خود رو به دارالشورای ملی می‌رویم و می‌بینیم هی کالسکه است و هی درشکه، وکلای محترم ما با کمال شکوه در آنها نشسته وارد می‌شوند. می‌روند در آن عمارت عالی ارم ذات‌العماداللتی لم یخلق مثلها فی البلاد، بعد از آنجا انداخته می‌رویم به سمت ارگ. می‌بینیم وقت نهار شده ادارات به هم خورده خیابان مملو می‌شود از مردم قشنگ. بعضی به منزل‌های خود با کالسکه و

درشکه حرکت می‌فرمایند، بعضی قسمت می‌شوند به مهمان‌خانه‌ها و دکان‌های خوراکی‌پزی و آش و پلو‌فروشی و چلو و کبابی بعد از نوش جان کردن با ریش و سبیل چرب (اگر داشته باشند) برمی‌گردند به ادارات. از دیدن این دو گروه خوشدل می‌شویم و می‌گوییم معلوم است تمام این جمعیت‌ها به فکر راحتی ما هستند دیگر چه غم داریم. فرداست که تمام اسباب استراحت ما را فراهم می‌آورند که مثل زمان استبداد به ما بد نگذرد.

این مقدمه که عرض شد تا مدت‌ها همین طور بود تا این چند روز که دیگر کار به جان و کارد به استخوان رسیده می‌خواهیم در زیر بار سنگین فقر و فاقه اگر اجازه می‌دهند یک ناله از ته دل بکنیم. این هم اولاً عرض بشود که ما صاحب هیچ مسلکی نیستیم و نمی‌فهمیم مسلک یعنی چه. همه حواس ما پیش بدبختی خودمان است. صناعت و زراعت و تجارت دیگر به ما فرصت اینکه خود را حیدری یا نعمتی بکنیم باقی نگذارده است. ما کارگریم نه بیکار و فقیریم نه مالدار با آبله پا و پینه دست و شکم گرسنه از مالشکرکشی بر نمی‌آید بلی چیزی که ما خیال می‌کردیم باید داشته باشیم مذهب بود آن هم از شدت بدگذرانی نزدیک است فراموش بشود. بالله من سوءالوجه فی الدارین.

این مقدمه برای آن عرض شد که به خیال دور و دراز کسی نیفتد و آماده و متوجه مقصد ضعیف بشود به جای قاتل صنیع‌الدوله^۴ اگر بیان پاره‌ما را گرفته به پای استنطاق ببرند هم ما را بیکار کرده هم اسباب فقر و مسکنت ما را بیشتر فراهم بیاورند. روی این ناله ضعیفانه [ای] که ما داریم با اولیای امور امروزی است خواه سلطان باشد، خواه وزیر و خواه وکیل باشد، خواه رئیس و با کمال امیدواری منتظر دادرسی و دستگیری هستیم آن هم فعلی نه قولی آن هم دائمی نه موقتی آن هم فوری نه وعدی یعنی وصلت به ما هم ندهد نه به وارث دنیا پس از مرگ ما چه دریا چه سراب.

مقدم بر این استغاثه و ناله تشکری لازم است. شکر خدا که آنچه مانع راحت فقرا بود برطرف شد و هر که طالب آسایش ضعفا است روی کار آمد. شاه مشروطه، وزراء مشروطه، وکلاء مشروطه، رؤساء مشروطه، حاکم مشروطه، محکوم مشروطه، لشکر مشروطه، کشور مشروطه، آسمان مشروطه، زمین مشروطه، صحرا مشروطه، دریا مشروطه، دوایر دولتی همه دایر، اعضاء کارگر همه مشغول، عدلیه داد مظلوم می‌خواهد، نظمیه نظم می‌دهد، امنیه تأمین می‌کند. بلدی به تکالیف خود رفتار می‌نماید. آفتاب عدالت طلوع کرده، ظلمت استبداد نابود

شده نوبت تلافی ناراحتی‌های عصر استبداد رسیده اگر چه جمعی را اخراج کردند، قومی را دار زدند جمعیتی را هدف تیر ساختند، گروهی را غارت کردند، فرقه [ای] را حبس نمودند، مال‌ها هدر رفت، خون‌ها پایمان گشت، جوان‌ها کشته شد، پیرها سرزنش دیدند، ناموس‌ها به باد رفت، خانه‌ها ویران گردید، چندین هزار نفر بر عده بیوه‌ها و یتیم‌ها افزوده شد. عزیزها خوار شدند، خوارها عزیز گشتند. معزول‌ها را مشغول خواستند، مشغول‌ها را معزول پسندیدند ولی وضع‌های سرداری اختراع نمودند بشارت‌ها و مواعید عالم را گرفت، مدرسه‌ها دایر شد. مبلغ‌ها از جیب اولیای اطفال به مدیر مدارس منتقل گردید. روزنامه‌ها به پرواز درآمدند. نطاقین میدان داری‌ها کردند. نگفتنی‌ها گفته شد. آزادی پیش آمد، قیدها برداشته شد. برابری را پیشنهاد نمودند، برادری را عنوان قرار دادند، فقرا غمخوار پیدا کردند. ایتم پدردار شدند. بیوه زن‌ها زیر سایه سرپرست‌ها مطمئن شدند. به این ترتیب جدید جشن‌ها کردیم. چراغانی‌ها کردند. تبریک‌ها گفته شد. مژده‌ها دادند استبداد را علیه‌الله خواندیم مشروطه را علیهماالسلام یاد نمودیم هر چه تلقین به ما کردند، گفتیم. آنچه را تمجید کردند دودستی گرفتیم، دوره قانون رسید مردم خودسر کنار رفتند. احقاق حق پیش آمد. ظلم و بی‌انصافی فرار کرد. زمام دولت به دست ملت افتاد. هوای آرزو صافی شد دیگر غباری در میان نماند بهانه برای ظلمه به هیچ وجه نیست: وقتی است که آهو نرمد از ضیغم.^{۱۵}

بعد از این تشکر چون امروز بی دلیل نباید حرف زد باید بیان شود که ما سه برادر چرا حق این ناله را داریم و حق جواب. اولاً وقتی که دقت بشود حقوق همه اولیاء امور حواله به مالیات مستقیمه و غیر مستقیمه ما بیچارگان است. پس ما این قدر حق داریم که از جیره خور خودمان، نه استغفرالله از ارباب خودمان بعضی چیزها که راجع است به تکالیف مقرره آنها پرسیم.

ثانیاً از آنجا که دادرسی ضعفا در تمام دول و ملل عالم و در همه مذاهب و مسالک از فرایض اقویاء است لهذا در اوایل تأسیس وضع جدید ما را مقدمه الجیش قرار داده در همه مجالس و منابر و انجمن‌ها و جراید بدبختی ما را عنوان ساخته و اظهار کردند که مقصود دستگیری ضعفا و اعانت فقرا و رفع ظلم از این مظلومین و خیرجویی این مردم بینوا است. ملت که این نیت را مقدس دید همراهی کرد تا اولیای امروزی بر آرزوی خود سوار شدند. در این صورت اولین تکلیف اولیاء امور رسیدگی به این ناله ضعفا است.

ناله حقیقی در آخرین نفس

ای سلطان عدل و ای نایب پادشاه عصر، ای رئیس وزراء عظام، ای وکلاء عظام، ای وزراء فخام، ای حکام گرام، ای رؤساء بلدیة، ای امناء عدلیه، همه می‌دانید که در زمان استبداد ملعون ما نان یک من هفت شاهی خورده‌ایم (آن هم چه نانی) گوشت چارکی یک عباسی گرفته‌ایم (آن هم چه گوشتی) پنیر سیری یک پول^{۱۶} دیده‌ایم (آن هم چه پنیری) از تخم مرغ چهار تا یک شاهی گله داشتیم که گران است، از جوجه یکی پنج شاهی شکایت می‌کردیم که این چه ظلمی است. از روغن تبریزی دو ریال می‌نالیدیم که این چه بی‌انصافی است. نمک را یک من یک شاهی می‌خریدیم و نفرین می‌کردیم که خانه ظالم خراب. به حمامی صد دینار می‌دادیم و خاصه تراش دولت را لعن می‌کردیم که چون او مالیات می‌گیرد، گران شده. زغال تبریزی یک عباسی که می‌خریدیم دروازه‌بان را بد می‌گفتیم که سبب ترقی او است. صابون را که سی شاهی کردند دست از لباس پاک شستیم با اینکه تمام مردم پیه می‌سوزانیدند. کفش را که یک ریال می‌خریدیم یک سال می‌پوشیدیم که تلافی گرانی قیمتش بشود. آن وقت نه یار داشتیم نه یاور. نه سرپرست نه غمخوار. از این ستم‌ها که بر ما می‌رفت نمی‌توانستیم بنالیم مگر به نهان. دست ما جز آه و زاری نمی‌رسید آن هم در خفیه. امروز که لله الحمد مثل شما وزرای دانا و خیرخواهان بینا و پادشاه ملت دوست و ملت پادشاه تراش و قانون‌های محکم و رأی‌های آزاد و حامی‌های نطق و روزنامه‌های طیار داریم اگر ظلمی از روزگار به ما برود تقصیر خودمان است.

حال از شما ای مردم باخبر می‌پرسیم که آیا مغول از مردم ایران چند کرور کشت. در فتنه افغان و نادر و سایر ملوک و طوایف و ناخوشی‌های وبائیة و قحط و غلاء و فتن دیگر چقدر خسارت جانی به ماها وارد آمد. آیا جمعیت حالیه شهر طهران بیشتر است یا شهر ری در زمان سابق. تواریخ را ملاحظه کنید هیچ وقت ایران این گرانی بی‌اسم و رسم را داشته است و در هیچ عهدی اختیار نرخ‌ها این قسم به دست مردم بی‌مروت بوده است.

آیا با وجود این همه کم شدن خلق و پرواز دادن مردم از ایران که وجه تذکره گواهی به علو آنها می‌دهد هنوز بودجه آکل و مأکول این ملک مطابق نشده است. آیا آن وقت که چندین تخم مرغ به یک شاهی بوده است عقل مردم نمی‌رسید که تخم خوردنی است یا هر مرغی روزی چهل تخم می‌گذاشته است یا کارخانه تخم سازی بوده است یا تخم را زراعت

می کرده‌اند. آیا صابون و پیه که سی شاهی و دو هزار بود برای این بود که مردم استعمال نمی‌کردند یا پیه در ایران معدن یا چشمه داشته است که حال تمام شده یا خشکیده است یا قنطرات و کمپانی و راه آهن سبب ارزانی و فراوانی بوده؟

اگر رجوع کردن به تواریخ زحمت دارد به خاطر بیاورید که همان سال کشته شدن ناصرالدین شاه نان یک من چند و گوشت یک چارک چند بود. با اینکه هر روزه مبلغ گزافی مالیات از این دو صنف می‌گرفتند بعد از روی همین دو جنس که میزان و مرجع قیمت اجناس مملکت است مابقی را قیاس کنید. آیا نباید دوره عدل بهتر از ایام جور باشد. آیا نباید اغنیاء به فکر فقرا باشند. آیا خواهد آمد زمانی که ما حسرت زمان سابق را نداشته باشیم. آیا خواهد آمد وقتی که باز هم شاهی و جندک^{۱۷} و دوغازی^{۱۸} سکه بزنند و ما نیم شاهی داده دو دفعه سبزی خوردن بخریم. آیا خواهیم دید روزگاری که به دوغاز نهار را نان و پشمک بخریم. آیا می‌رسیم به عصری که باز بگوییم برادری جای خود بزغاله یکی هفت (صنار)^{۱۹}، آیا هست کسی که قول بدهد که باز به یک شاهی نان سنگک یک ذرعی فروخته می‌شود. آیا در این دوره قانون تسعیر اجناس و ترتیبات دکه خباز را نمی‌توان قانونی کرد، آیا برای گوشت فروش مواد نظامنامه ممکن نیست نوشته بشود، آیا این بود نتیجه همه اقدامات، آیا این است طریقه مواسات و مواسات؟

ای که لاف برادری و برابری می‌زنی وقتی که میان خز و سنجاب راحت می‌غلطی، هیچ یاد از یکتا پیراهن لرزان در این هوای فقیرکش می‌فرمایی، ای که ادعای غم‌خواری ضعیفا داری، پای لطیف در جوراب فرنگی در توی کفش و گالش آن هم در توی کالسکه هیچ به فکر آن می‌افتد که برف و یخ به اتراک پاشنه بینوایان چه معامله دارد. ای که سوار بر هشت پای آهنین (چهار نعل اسب و چهار چرخ درشکه) مانند برق لامع می‌گذری. هیچ به یاد دستگیری بیچاره که غرق گل کوجه‌هاست می‌افتی.

ای که بر سر قاب کبک پلو شمس قهقهه^{۲۰} می‌خوانی والله چشم گریان عیال ما در راه نان خالی به در مانده است، ای که برای کوک کردن، ما را ملت غیور می‌خواندی بالله ناموس ما در دکه نانویی برای نیم من نان آن هم چه نانی از صبح تا شام با جمعیت اوباش محشور است. از یک طرف راه حقوق بسته شده و از یک طرف راه گرانی باز نه سنگ را رها می‌کنند و نه سگ

را می‌بندند. ای مرگ بیا که زندگی ما را کشت. ای خوش انصاف من خواه نجار باشم خواه حجار خواه بنا باشم خواه معمار، خواه زرگر خواه آهنگر، خواه کلاه‌گر خواه کفش‌گر، دوازده سر عیالم را از نان خالی به چند قران سیر بکنم و چه چیز بیوشانم. به خدا بهای نان و پنیر و گوشت و نمک و قند و نطف و زغال و خاکه، گوشواره و دستبند از گوش بچهام و مادرش و فرش از زیرپا و لحاف از روی ما به بازار برد و باز معاش کفاف و لباس بی‌آستر و سجاف نیاورد. هر شبی که صبح می‌کنیم خوشحالی که داریم این است که یک روز الحمدلله از عمر ما کم شد ولی غصه امروز را چه کنیم آن خوشحالی را از میان می‌برد.

ای که دعوی ریاست از طرف ما داری موکلت از گرسنگی می‌میرد. ای که سرپرستی ما می‌فرمایی منجلاب از سرگذشت. ای که عطر بنفشه تو از برکت عرق جبین ماست از گرانی صابون و حمام چرک و شپش ما را کشت. ای اولیای دولت ای وکلای ملت آخر نظری هم به ما فرمایید.

ای عدل‌پروران ای دادگستران التفاتی هم به این سمت نمایید. آخر ما از شما چشم یاری داشتیم هر گاه شما به فکر خود (یک کلمه ناخوانا) نظم دنیای ما نیستید. پس هر روز در آن عمارت بی‌صاحب جمع می‌شوید چه می‌کنید. والله ما تمام شدیم تا از آب شدیم. بالله جز صورتی از ما باقی نمانده است آن هم متحیر. به خدا غیر از هیکل دسترس به چیزی نداریم آن هم مبهوت است از شما. هر یک را که پیراست و عاقل قسم می‌دهیم به خدای تعالی و پیغمبران و ائمه عرش و کرسی و حشر و نشر و ثواب و عقاب و هر یک را جوان است و جاهل سوگند می‌دهیم به وجدان و طبیعت و اقدام مجدانه و کله و مد و شیک و شیمی و فیزیک و سویلیز و دیپلم و خیابان پاریس و روزنامه طمس و مادام سوس و آن را که دم از درویشی می‌زند به صفا و وفا و تبرزین و کشکول و بی‌قیدی و اخوت و تخته پوست و وصله و دوق و بوق که بیاید چندی هم بیچارگی و پریشانی‌ها را پیش نظر بیاورید. رقابت و مسلک بازی مغایر مشرب را که نهایت آمال دشمنان این آب و خاک است کنار بگذارید، دست اتفاق به هم بدهید و همت بگمارید که ما مشتکی ضعفا که فعله شما ایم و دست نشانده به کلی ناچیز و نابود نشویم و پاک از دست نرویم در این نفس آخرین قطره از آب حیات ارزانی نرخ‌ها به حلقوم خشک ما که در حالت احتضار باز چشم انتظارمان به شما باز است بچکانید شاید روحی به

کالبد امید ما دمیده شده زندگی از سر گرفته به خدمت و دعای دوام دولت و بقای ملت مشغول و مشغوف باشیم.

* * *

تا این موضع عرض حال ضعفا بود امید که به نظر اولیای امور برسد و دادرسی فرمایند. و برای تحقیق حال و تصدیق مقال خوب است امنائی مأمور نمایند و هر گاه زحمت نباشد خود بلاواسطه تحصیل مدرک را از این طریق بخواهد:

اولاً هجوم طبقات مردم خصوصاً ضعفا و اراذل در بانک استقراضی برای اینکه امتعه بی قدر خود را آورده به حالت یأس آنها را وداع کرده با پاره کاغذی برمی گردند.

ثانیاً از احصائیه فقراء و سائلین به کف جو یا شوند که در این چند ماه از مردم آبرومند تا چند نفر بر آنها افزوده است.

ثالثاً دکا کین سمساریه را ملاحظه کنند چه قدر زیاد شده و تمام از متاعتهای ارزان خرید مملو کرده خود از عدم مشتری متحیر گذران شب هستند.

رابعاً از احصائیه متوفی پرسند که در این چهار ماه هر روز چند نفر بر عدد اموات می افزاید.

خامساً لایحه از نرخ اجناس ماکول و ملبوس که رایج شهر است بخواهند از حیوانات و بقولات و فوا که ببینند کدام یک دسترس ضعفا است.

سادساً در حین عبور هر جا که می بینند از ازدحام خلق و در هم و بر هم بودن زن و مرد مجال نیست بدانند که آنجا دکان خباز است عطف توجهی فرمایند هر گاه به تجسس فرمان فرمایند حقیقت امر مکشوف خواهد شد.

خیرخواه ملت مجدالدین محمد عفی عنه

ارجاعات

۱. دولت آبادی این مطالب را پس از آنکه از مسافرتی نسبتاً طولانی به اروپا، در سال ۱۳۳۲ قمری به تهران برگشت، نوشت: یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، جلد سوم، چاپ پنجم، انتشارات فردوس و عطار، تهران ۱۳۷۱، ص ۲۶۲.
۲. همان کتاب، همان جلد، ص ۱۵۱. او در مواردی دیگر از جمله در صفحات ۱۴۴-۱۴۵ همین جلد نیز ناخشنودی خویش را از اوضاع به ویژه در تهران ابراز کرده است.
۳. میرزا صادق خان، ادیب‌الممالک فراهانی، دیوان ادیب‌الممالک فراهانی، به کوشش وحید دستگردی، کتابفروشی مروی، تهران ۱۳۵۵، ص ۱۰۴.
۴. دیوان ادیب‌الممالک فراهانی، صص ۱۹-۴۱۸.
۵. همان کتاب، ص ۵۵۲. برای پژوهشی درباره دیدگاه‌های ادیب‌الممالک فراهانی نگاه کنید به: منصور صفت‌گل. «انقلاب مشروطیت از دیدگاه ادیب‌الممالک فراهانی» در: فصلنامه مطالعات تاریخی، سال چهارم، شماره اول و دوم، سال ۱۳۷۱، صص ۷۵-۱۰۲.
۶. سید محمد طباطبائی بهبهانی (منصور). پیام بهارستان، نشریه داخلی کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، سال سوم، شماره بیست و هفتم، ۱۳۸۲، ص ۳۲، مشخصات رساله بنابراین فهرست چنین است:
- «دادخواهی ضعفاء (گفتاری در...) (نقد سیاسی، مشروطیت - فارسی) شکوائیه‌ای است علیه نابسامانی ایران عهد مشروطه، نستعلیق تحریری قرن ۱۴. ش ۱۵۸۲۳» این رساله کوتاه به خط خوش پخته نوشته شده است.
۷. در متن به جای «خباز» «عیار» نوشته شده است. سپس روی آن خط کشیده و خباز بر بالای آن آمده است.
۸. دادخواهی ضعفاء، ص ۲.
۹. همان، ص ۳.
۱۰. همان، همانجا.

۱۱. همانجا.

۱۲. همان، ص ۵.

۱۳. همانجا.

۱۴. اشاره نویسنده ناشناس این رساله کوتاه به مرتضی قلی خان ملقب به صنیع‌الدوله است که در سال ۱۲۷۳ قمری به دنیا آمد. او دومین پسر علیقلی خان مخبرالدوله بود. صنیع‌الدوله در تهران تحصیل کرد و سپس برای تکمیل آن به آلمان رفت. وی پس از برگشت از آلمان به مناصب متعددی رسید که آخرین آنها پس از انقلاب مشروطیت وزارت دارایی بود، صنیع‌الدوله در کابینه میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک وزیر دارایی بود که در ۵ صفر ۱۳۲۹ ق در سن ۵۷ سالگی به تحریک محمد ولیخان تنکابنی یک نفر گرجی از اتباع روسیه به نام ایوان به اتفاق دو تن از همدستانش که ارمنی بودند، او را به قتل رساندند: مهدی بامداد. شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳ و ۱۴ هجری، جلد چهارم، چاپ چهارم، زوار، تهران، ۱۳۷۱، صص ۶۹-۶۳.

۱۵. شیر درنده.

۱۶. به نوشته دیانت و به نقل از شمیم، پول یکی از مسکوکات دوره قاجار و مسکوکی سیاه و کم ارزش بوده که یک شاهی معادل بوده با دو پول یا پنج قاز، ولی به مرور زمان پول و قاز از گردش خارج شده‌اند. (علی اصغر شمیم. ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۳۰۵) اما دیانت می‌افزاید که از نوشته شمیم چنین برمی‌آید که هر پول برابر نیم شاهی یا بیست و پنج دینار بوده، در حالی که نویسنده کتاب کفایت‌الحساب، قاز را پول موهوم معادل یک دهم شاهی (پنج دینار) و پول را دو سوم شاهی (تقریباً سی و سه دینار) ذکر می‌کند. نگاه کنید به: ابوالحسن دیانت. فرهنگ تاریخی سنجش‌ها و ارزش‌ها، جلد دوم نقود و مسکوکات، چاپ اول، انتشارات نیما، تبریز ۱۳۶۷، ص ۵۹.

۱۷. جندک «سکه‌ای بوده زمخت و سیاه از جنس مس که تا اواخر دوره قاجار رواج داشته و ارزش آن ربع شاهی یعنی ۱۲/۵ دینار بوده است.» (همان کتاب، جلد دوم، ص ۱۲۰-۱۱۹)

۱۸. ظاهراً مسکوک غاز در دوره قاجاریه و از سال ۱۲۲۴ «مطلقاً رایج نبوده و از آن به عنوان پول موهوم نام برده شده است.» (همان کتاب، ص ۲۰۹) دیانت بانقل شواهد متعدد نشان داده است که این سکه تا دوره صفویه و پس از آن چه تغییراتی را از سر گذرانده است. به نظر می‌آید پس از رواج قران، قاز دیگر به صورت رسمی مورد استفاده قرار نگرفته است.

۱۹. صنار سکه مسی رایج دوره قاجار بوده که همان صد دینار و معادل دو شاهی سکه صد دیناری بوده است که تا اواسط حکومت رضاشاه نیز رواج داشت. (همان کتاب، ص ۲۰۱)

۲۰. این کتاب که نام درست آن شمس و فقهه وزیر است در حقیقت بخشی از کتاب محبوب‌القلوب تألیف میرزا برخوردار بن محمود ترکمان فراهی از نویسندگان و منشیان دوران شاه سلطان حسین صفوی است. نویسنده در باب دوم کتاب محبوب‌القلوب بعد از آوردن چند حکایت، داستان گنجور عابد و شمس و

فقهه وزیر را گنجانیده « که خود دارای چندین حکایت است و به سبب وجود همین داستان مفصل و حکایت‌های مربوط به آن است که کتاب محبوب القلوب را شمس و فقهه نیز نامیده‌اند و هم از این حکایت نسخه‌های مستقل جداگانه‌ای ترتیب یافته است زیرا خود مقدمه‌ای مستقل دارد و مؤلف در آن مقدمه با انشاء بسیار مغلغ سبب تألیف و تحریر آن را بیان می‌کند.» نگاه کنید به: ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران در قلمرو زبان فارسی، جلد پنجم، بخش سوم، نشر پارسی و پارسی نویسان، چاپ سوم، انتشارات فردوسی، تهران ۱۳۷۲، صص ۱۸۰۵-۱۸۰۲. گویا نویسنده رساله دادخواهی ضعفای از عنوان این کتاب قصد کنایه زدن به طبقه جدید حاکم را نیز در نظر داشته است.

